

## جنبش‌های اجتماعی نوین؛ تهدید یا فرصت

دکتر نهمه حسین زاده \*

### چکیده

جنبش‌های اجتماعی نوین محصول رشد نوگرایی و چگونگی و چرا کردن انسان مدرن در کیفیت زندگی روزمره‌اش است. این جنبش‌ها می‌توانند از ظرفیت‌هایی مثبت و منفی برخوردار باشند و به همین ترتیب می‌توانند منشأ آثار خوب یا زیانباری برای جامعه باشند. از این منظر جنبش‌های اجتماعی می‌توانند برای یک جامعه فرصت یا تهدید تلقی شوند. کیفیت شکل‌گیری ذهنیت و هویت در سوژه و به تبع آن کنشگران این جنبش‌های اجتماعی عامل اصلی در فرصت بودن یا تهدید تلقی شدن یک جنبش اجتماعی برای دولت به شمار می‌آید. در ایران جنبش‌های اجتماعی در روندی معیوب از استقرار و نهادینه شدن عناصر نوگرایی شکل گرفته‌اند؛ از این رو در این جنبش‌ها می‌توان نقاط متناقض‌نمای متعددی را مشاهده کرد. این پارادوکس‌ها که بر بستر بحران‌های اجتماعی نوین جامعه بروز کرده‌اند در ذهنیت کنشگران اجتماعی جنبش‌ها نیز آشکار و قابل مشاهده هستند. شکل‌گیری این پارادوکس‌ها بیش از هر چیز ناشی از ساختارهای نیمه مدرن و آگاهی‌های ذهنی ناقص و انحرافی کنشگران اجتماعی است. با این همه پیشبرد توسعه پایدار بدون مشارکت گسترده‌ی اجتماعی امری دشوار و تاحدی ناممکن به نظر می‌رسد. از همین رو ضرورت مدیریت جنبش‌های اجتماعی و تبدیل تهدیدات آنها به

\* دکترای جامعه‌شناسی و پژوهشگر

فرصت‌های طلایی مطرح می‌شود. ترمیم ساختاری و مدیریت اطلاعات، راهکاری دویخشی در تبدیل تهدیدهای برخاسته از جنبش‌های اجتماعی به فرصت‌هایی نوین است.

کلید واژه‌ها: جنبش اجتماعی نوین، سوژه، کنشگر، طبقه متوسط جدید، بحران هویت، مدیریت جنبش اجتماعی

### مقدمه

در نیمه‌ی دوم قرن بیستم در غرب، حرکت‌های فراگیر اجتماعی در قالب جنبش‌های مدنی به عاملی برای تغییر ساختارهای جامعه تبدیل شدند. پافشاری جمعی هواداران حفظ محیط زیست بر لزوم حذف آلاینده‌های محیط طبیعی از چرخه‌ی تولید صنعتی منجر به شکل‌گیری ساختارهای حقوقی و اجرایی پالایش محیط زیست انسانی و حفاظت از محیط طبیعی در برابر آسیب‌های ناشی از جنگ، استفاده‌ی بی‌رویه از سوخت‌های فسیلی نیز شد. همچنان که مطالبات فراگیر زنان به تغییر قوانین جوامع غربی در خصوص برخورداری از حق رأی و حق اشتغال نیز گشت. این حرکات‌ها یا به موازات تغییر ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیک یا پس از این تغییرات رخ دادند. آلن تورن این گونه حرکت‌های فراگیر را که به صورت کنشی جمعی سامان می‌یابد، «جنبش اجتماعی نوین» نام نهاد، جنبشی که بر اساس خواست سوژه در بل زدن میان‌دنیای ابرازی و جهان‌هویت‌ها شکل می‌گیرد. از نظر آلن تورن یک جنبش اجتماعی خواستی جمعی در انسانی کردن جامعه و علیه بهره‌کشی از انسان است به گونه‌ای که در اعتبار جهت‌گیری‌های جامعه و سرمایه‌گذاری‌های عظیم آن چون و چرا کند.<sup>۱</sup> در واقع از نگاه تورن، جنبش اجتماعی محصول نقب زدن سوژه به فضای درونی هستی با بهره‌گیری از یک سوژکتیو تپیه ناب است.<sup>۲</sup>

### چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نوین

فرایند جهانی شدن و ظهور قطب‌های تازه اقتصادی، جهش بزرگ تکنولوژی اطلاعات، مناسبات اقتصادی را در عرصه‌های محلی و منطقه‌ای تحت الشعاع قرار دادند و آنها را در یک چرخه سود - تولید - سود به هم‌کاری واداشتند. نتیجه تغییر ساختار گسترده صنعتی و اداری به ساختارهای سازمانی با روابط محدود و حجم اندک کارکنان بود. به موازات آنکه اشکال نوینی از کار و تهدید اقتصادی شکل می‌گرفتند، مفاهیم انسانی مربوط به رفاه، دولت رفاه و فقر نیز مورد سؤال واقع می‌شدند. با این حال دولتهای رفاه توانستند به شکل‌گیری طبقه متوسط جدید یاری رسانند، طبقه‌ای که اعضای آن برخلاف طبقه متوسط سنتی از خاستگاه‌های اقتصادی نابرابر و غیر یکسانی برخوردار بودند، اما همه از تحصیلاتی دانشگاهی و سطحی از تخصص بهره‌مند بودند<sup>۳</sup> که برایشان به طور نسبی میزانی از رفاه اقتصادی را فراهم می‌کرد. اکثریت این طبقه جذب بخش خدمات<sup>۴</sup> و بنابراین در حوزه‌هایی مشغول به کار شدند که به کارگیری توانایی‌های ذهنی امکان‌پذیرتر است.

انسان طبقه‌ی متوسط جدید در اواخر قرن بیستم تنها به واسطه تغییر ساختارهای اقتصادی و امنیت اجتماعی در تنگناهای نوینی قرار نگرفته بود؛ بلکه بیش از هر چیز در معرض جریان خروشان اطلاعات و در چهارراه ارتباطات جهانی به نوعی سرگشتگی و ناخشنودی از مناسبات اجتماعی روزمره اش دست یافته بود. تعامل‌های معرفتی و نهادی شده فرهنگی تحت تأثیر نمادهای فرهنگ مجازی و در جریان آزاد اطلاعات به مفاهیم نوینی از زندگی انسانی، مرگ و ارتباط انسانی منتهی شدند. این مفاهیم در شبکه‌ای از روابط اجتماعی واقعی و مجازی میان اعضای جوامع محلی، منطقه‌ای و حتی جهانی مبادله می‌شوند و در نتیجه این جوامع را چنان که کاستلز می‌گوید به جوامعی شبکه‌ای تبدیل می‌کنند.<sup>۵</sup>

جامعه شبکه‌ای به نظر کاستلز جامعه‌ای است که در آن فعالیت‌های گسترده اقتصادی به وسیله واحدهای کاری کوچک انجام می‌شوند. قدرت دولت در

کنترل مناسبات اجتماعی کاهش می‌یابد و ساختارهای اجتماعی به طور مداوم به واسطه‌ی ورود نمادها و الگوهای فرهنگی نوین در معرض تغییر قرار می‌گیرند. چنین به نظر می‌رسد که این گونه‌ی جوامع از یک دینامیسم فعال درونی برخوردارند. عامل اصلی این دینامیسم فعال، انسانی است که در شبکه‌ی متنوعی از ارتباطات و اطلاعات قرار دارد و از این رو از ذهنیتی فعال و آگاه در خصوص مناسبات زندگی روزمره‌اش بهره‌مند است. او به طور مداوم به بازنگری و بازاندیشی این مناسبات دست می‌زند و سعی بر آن دارد که شیوه‌ی زندگی خود را با جریان سریع مناسبات اقتصادی و تکنولوژیک همراه و همساز گرداند. کنشگران و ایده‌پردازان این طبقه در هر حوزه، افرادی با هویت مشابه را به حرکتی فراگیر در جهت بهبود و بهسازی مناسبات زندگی روزمره و در تقابل با افرادی دعوت می‌کنند که بر شیوه‌های قدیمی این مناسبات اصرار می‌ورزند. به این ترتیب طبقه متوسط جدید به مثابه‌ی نیروی محرکه‌ی قدرتمندی در تحولات اجتماعی تبدیل می‌شود. این قدرت توده‌ای با شیوه‌ای نرم و مسالمت‌آمیز با دولت مرکزی و با هر نیروی مخالف دیگر تغییرات مطلوب در چالش قرار می‌گیرد و با فشاری نرم سرانجام جامعه را به تغییرات ساختاری مطلوب می‌کشاند. در تمامی این موارد دولت و حاکمیت سیاسی از نقشی تعیین‌کننده برخوردار است. یک حکومت می‌تواند از نقشی سازنده و راهبرنده در قبال جنبش اجتماعی نوین برخوردار باشد، هم چنان که قادر است با تقابل و عدم انعطاف و در نتیجه پرهیز از مدیریت جنبش اجتماعی، آن را به عاملی در تخریب ارزش‌های مثبت و دستاوردهای با ارزش جامعه تبدیل کند.

### جنبش‌های اجتماعی نوین و پیامدهای آن در غرب

اریک نوو، معتقد است که جنبش اجتماعی دارای یک مفهوم عام است و آن به معنی مجموعه‌ای از اعتراضات عملی است.<sup>۷</sup> نگاهی به جنبش‌های اجتماعی

نوبین در اروپا پیامدهای مثبت و منفی جنبش‌های اجتماعی نوبین را به خوبی نشان می‌دهد. در اواخر دهه ۶۰ قرن بیستم میلادی جنبش‌های محیط زیستی راه طولانی فراگیر شدن را پیموده بودند. چنانکه در اواسط دهه‌ی هفتاد این جنبش تقابل آشکار با سیاست‌های آسیب رساننده به محیط زیست را آغاز کردند و در طی پانزده سال یعنی تا آغاز دهه ۹۰ همین قرن، این جنبش توانست در سراسر اروپا منتشر شود. اکنون جنبش زیست محیطی از مرزهای سیاسی کشورها فراتر رفته و به امری منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده است. از آنجا که این جنبش اجتماعی، حفظ زندگی انسان‌ها در کره زمین را هدف قرار داده توانسته است شیوه‌ی خاصی از زندگی را به صورت تجربیات فرهنگی به جوامع مختلف پیشنهاد کند. این جنبش اهداف خود را به طور عمده متوجه منافع همگانی کرده با رویکردی انسان‌مدارانه خواهان حفظ کره‌ی خاکی و محیط زیست انسانی است. گسترش جنبش زیست محیطی در سراسر اروپا سبب ظهور نگاه متفاوتی به توسعه اجتماعی - اقتصادی و در نتیجه توسعه پایدار گشته است که در آن، رشد اقتصادی در کنار حفظ محیط زیست و حفظ حرمت انسانی معنا پیدا می‌کند. تثبیت اهداف این جنبش به صورت گنجاندن قوانین زیست محیطی در قانون اساسی جوامع و حمایت‌های قضایی از ضمانت‌های اجرایی این قوانین جلوه گر شده‌اند. ضمن آنکه مسؤولان سیاسی کشورها را واداشته‌اند که در دیپلماسی خود با در نظر گرفتن آثار و پیامدهای زیست محیطی از نوعی محدودیت در افراطی‌گرایی برخوردار شوند. مهم‌ترین تجلی چنین پدیده‌ای، فشار جنبش زیست محیطی بر مسؤولان سیاسی اروپا در سیاست‌های جنگ افروزانه اتمی آنها است. برخی کشورهای اروپایی مانند آلمان توانستند ملاحظات زیست محیطی را به امری جاری و منظم در مناسبات اجتماعی و دیپلماسی تبدیل کنند.<sup>۷</sup>

از این روست که جنبش‌های اجتماعی به نظر بسیاری از صاحب‌نظران علوم اجتماعی نوعی چون و چرا کردن در مناسبات زندگی روزمره است. به نظر فارو جنبش‌های اجتماعی امروز را نباید تنها بر اساس تفاوتی که با مبارزات طبقاتی کارگران دارند، تعریف کرد بلکه این جنبش‌ها را باید بر اساس سؤال یا سؤال‌های فرهنگی که برای زندگی فردی یا جمعی اهمیت پیدا می‌کنند، بازساخت.

سؤال‌هایی که در زندگی اجتماعی منتشر و از کش جنبش اجتماعی متولد می‌شوند، به طور مثال سؤال‌هایی درباره رابطه میان دو جنس یا درباره توسعه که اکولوژیست‌ها خواهان آن هستند مانند آن که به محیط زیست بیشتر از منافع اقتصادی اهمیت داده شود.<sup>۸</sup>

اگر جنبش زیست محیطی در تداوم و گسترش خود به دستاوردهایی یکسره مثبت نایل شده و توانسته است در جای جای روابط انسانی ارزش‌های مثبتی را بگنجاند، برخی جنبش‌های اجتماعی از این ظرفیت به میزان زیادی بهره‌مند نیستند، به طور مثال می‌توان به جنبش زنان در اروپا اشاره کرد. این جنبش همان گونه که توانسته است ضرورت حضور زن را در جامعه به اثبات برساند از گرایش‌های افراطی در تساوی‌گرایی زن و مرد نیز برخوردار است. در این گرایش به جای تأکید بر انتشار و توسعه‌ی رویکرد زنانه در جامعه به نوعی رقابت در حضور زنانه در جامعه اکتفا می‌شود. نتیجه آن که گروهی از زنان در رقابت با مردان با اتخاذ رفتار و تفکری مردانه، خواهان حضور در همه‌ی عرصه‌ها هستند و دستاوردهای جنبش زنان را با میزان حضور کمی زنان در عرصه‌ها و صحنه‌های مختلف اجتماعی اندازه‌گیری می‌کنند. جای تأسف است که این گرایش از جنبش زنان از گستره و انتشار بیشتری برخوردار است، چنان که در بسیاری موارد نمی‌توان تفاوتی در حضور یک مرد و حضور یک زن در یک صحنه قایل شد. به عبارت دیگر زنان طرفدار فمینیسم افراطی به جای آن که

تفکر و روحیه ای زنانه را در سیاست‌گذارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به ویژه سیاسی انتشار دهند، به سبک و شمائل مردان در جامعه فعالیت می‌کنند. در حالی که تفکر و روحیه زنانه می‌تواند یکی از مؤثرترین عوامل در کاهش خشونت‌های اجتماعی و سیاسی باشد، هم چنان که رویکرد زنانه از ظرفیت بیشتری برای توجه به جهان هویت‌ها برخوردار است و قادر به حفظ و حمایت از ارزش‌های دیرین فرهنگی یک جامعه است.

جنبش اجتماعی همجنس‌گرایی نیز از جمله جنبش‌های اجتماعی در اروپاست که نمی‌توان آن را از دستاوردها و پیامدهای مثبتی در حفظ ارزش‌های اصیل انسانی برخوردار دانست. اگرچه همجنس‌گرایی توانسته است حضور خود را به عنوان یک گرایش بیمارگونه و غیرارادی در اروپا و کشورهای غربی به ثبت برساند اما در مبارزات خود بسیاری از جوامع را واداشته است تا گذشته از پذیرش این رفتار بیمارگونه به انتشار آن نیز رضایت دهند. از دیگر جنبش‌های اجتماعی که از پیامدهای زیانباری برخوردار بوده است می‌توان به جنبش قومی در اروپای شرقی اشاره کرد که با اتخاذ رویکردی قوم‌مدارانه به نسل‌کشی و تجزیه‌ی کشور یوگسلاوی انجامید. با این حال جنبش قومی می‌تواند از ظرفیت‌های مثبتی نیز برخوردار باشد، به‌طور مثال جنبش اجتماعی سیاهان آمریکا برای کسب حقوق اجتماعی و سیاسی خود در این کشور توانست مجموعه ای از قوانین ضد تبعیض نژادی را در آمریکا و اروپا در قانون اساسی بگنجاند و روحی انسانی و شاداب در روابط اجتماعی میان فرهنگ‌های مختلف یک جامعه بدمد.

### سوژه یا سوژه تباهی

در مجموع می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی برخلاف آنچه آلن تورن می‌گوید همواره از ظرفیت‌های انسانی، عدالت‌خواهانه و آرمان‌گرایانه برخوردار نیستند. از منظر تورن سوژه همواره از ظرفیت‌های مثبت و سازنده برخوردار است

و قادر به تخریب و تضعیف مناسبات انسان‌مدارانه نیست. "سوژه پیدایی مستلزم نالاستواری و نهاد شکنی و سازمان‌گسلی و بحران و ایمان و کشف و تأکید بر آرمان است: همه این واژه‌ها که از نظم زمانی و مکانی سر می‌یچند، تعیین‌کننده‌ی سوژه هستند."<sup>۱۰</sup> از این منظر می‌توان گفت که در مواردی که جنبش اجتماعی با سوی‌گیریهایی منفی خود آثاری مخرب را از خود به جا می‌گذارد، کمتر می‌توان حضور سوژه یا فاعل شناسا را احساس کرد. اما برعکس زمانی که جنبش اجتماعی بر حذف مواردی از روابط اجتماعی نامطلوب از زندگی روزمره پافشاری می‌کند و رویکردی انسانی و آرمانگرایانه را هدف قرار می‌دهد، هنگامی که بر عدالت و آزادی و حفظ شأن انسانی انگشت می‌گذارد و انسان را متوجه ارزش‌ها و معناهایی والا و عالی می‌سازد، سوژه نقشی فعال در جنبش اجتماعی بازی می‌کند.

به اعتقاد خاور آثار مخرب برخی جنبش‌های اجتماعی نشانگر سوژه تساهمی است. "در جامعه مدرن حفره‌های بیشماری هست که ممکن است در آنها بیفتیم و دیگر نتوانیم بیرون بیاییم، نه از آن رو که مسیر منطق چیرگی نابود کننده‌ای هستیم و نه از آن رو که سرکوب بی‌رحمانه‌ای در کار است، بل از آن رو که فرد به حال خود رها شده است. تمامی اتهام تجربه‌های بنیادگذار سوژکتیویته از همین جا سرچشمه می‌گیرد. این اتهام در عین حال نتیجه شیوه‌ی بر ساختن معناست."<sup>۱۱</sup> بنابراین همان‌طور که سوژه می‌تواند به کنشگری تبدیل شود که یک جنبش اجتماعی را به عاملی در به سامان کشیدن روابط انسانی تبدیل کند، می‌تواند کنشگری را بیافریند که به سوی روابطی آشفته، مبهم و بعضاً ویرانگر تمایل داشته باشد.

نگاهی به ویژگی‌های شش‌گانه‌ی سوژه که هودشتیان بر آنها انگشت می‌گذارد می‌تواند این تمایز را شفاف‌تر سازد. از دیدگاه هودشتیان سوژه از شش ویژگی بارز برخوردار است:<sup>۱۲</sup> نخست آنکه سوژه فاعل شناسایی است، یعنی



سوژه بر آگاهی نوینی استوار است که از ذهن الهام می‌گیرد و به شناخت واقعیت دست می‌زند. دوم آنکه سوژه جداکننده است یعنی با جدا کردن خود از موضوع شناساییش رابطه خود را با موضوع شناختش معنادار می‌سازد. سوم آنکه سوژه شیء کننده است. یعنی با جدا کردن خود از هر آنچه غیر خود است آنها را تبدیل به شیء و در نتیجه به موضوع شناسایی تبدیل می‌کند. سوژه تسلط گراست. یعنی سعی بر تسلط بخشیدن به انسان بر محیط طبیعی پیرامون دارد. پنجم سوژه مرکزگراست به این معنی که با مرکز قرار دادن خود، دیگر چیزها را در حاشیه قرار می‌دهد یا به عبارتی دیگر آنها را در سرجای خود قرار می‌دهد. و ششم آن که سوژه جهان شمول است و گستره‌ی حضور و نفوذ خود را نه به یک جامعه بلکه به جهان تعمیم می‌دهد. هودشتیان در تعریف سوژه می‌گویند: "انسان در فضای تمدن مدرن از حاشیه به مرکز کشیده و هم چون عنصری مرکزی شناخته شد و از عمل شونده به عمل کننده، از مفعول به فاعل شناساننده بدل گردید. انسانی که تا پیش از این در سایه اسطوره و اوهام می‌زیست، به اثر گذارنده، خلق کننده، و شناساننده... تبدیل شد. استقلال سوژه و به کارگیری ذهنیت به وی خواص ویژه‌ای داده است، از این رو بسیاری اندیشمندان، پدیداری نوگرایی را اساساً پدیداری یک ذهنیت جدید خوانده‌اند."<sup>۱۱</sup>

نتیجه آن که ذهنیت برساخته در افراد و کنشگران یک جامعه می‌تواند منشاء اثر جنبش‌های اجتماعی با ظرفیت‌های مثبت و منفی باشد. کنشگرانی که بر اساس آگاهی متکی بر واقعیت‌های جاری جامعه، توجه به ارزش‌های والای انسانی، در نظر گرفتن پیشینه‌های فرهنگی و سرانجام هویت ملی خود خواهان تغییر برخی مناسبات بیمار زندگی روزمره شوند، منشاء یک جنبش اجتماعی هستند که از ظرفیت‌های مثبت و سازنده‌ای در جامعه برخوردار است. یک جنبش اجتماعی با ظرفیت مثبت می‌تواند برای مسئولان آن جامعه به مثابه‌ی یک فرصت طلایی تلقی شود. در چنین جنبشی کنشگر متوجه کاستی‌های انسانی حوزه‌ی مورد نظرش می‌شود، راه شناخت را در پیش می‌گیرد، بهترین گزینه را در بهبود آن انتخاب می‌کند و خود نیز دست به اجرا می‌زند. بنابراین یک جنبش

اجتماعی می‌تواند در برطرف کردن یک کاستی اجتماعی، کار شناخت مسأله، انتخاب راه حل و اجرای آن را خود به عهده گیرد و به این ترتیب از مسئولیت‌های دولت بکاهد. ضمن آنکه هزینه اصلاحات اجتماعی را از دولت موجه جامعه می‌سازد. مشارکت اجتماعی را ارتقاء می‌بخشد و دولت را تنها به میانجی و تسهیل‌گر تبدیل می‌کند. مجموعه این امور باعث می‌شود که مشروعیت دولت افزایش یابد و میزان همگرایی ملی و انسجام اجتماعی فزونی گیرد.

در نقطه مقابل انتشارش ذهنی و هویتی در کنشگران اجتماعی و گسست‌های هویتی و متناقض‌نمای آنها باعث می‌شود که جنبش اجتماعی که این کنشگران راهبران آن تلقی می‌شوند از ظرفیت‌هایی منفی برخوردار شود و در تداوم خود آثاری منفی و مخرب در جامعه به جای گذارد. در چنین شرایطی جنبش اجتماعی برای دولت یک تهدید به شمار می‌آید و باعث می‌شود که همگرایی و انسجام اجتماعی به خطر افتد. در این شرایط نه تنها از مسئولیت و هزینه‌های دولت کاسته نخواهد شد، بلکه دولت ناگزیر از صرف هزینه‌های مالی و انسانی بسیار جهت کنترل آثار چنین جنبش‌هایی خواهد شد.

با این حال چاره چیست؟ آیا می‌توان از حضور و ظهور هر گونه جنبش اجتماعی نوینی در جامعه جلوگیری کرد تا از آثار منفی احتمالی آن نیز اجتناب کرد؟ بی‌شک چنین نیست. همان گونه که سوژه نتیجه قطعی مدرنیته است، یک جنبش اجتماعی نیز مولود انتشار مدرنیسم در جامعه است. دینامیسم فعال درونی جامعه‌ی مدرن در جریان بازاندیشی و بازنگری سوژه موجب شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نوینی می‌گردد که تغییر دسته‌ای از مناسبات زندگی روزمره را هدف قرار می‌دهند.

### جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران

پیش از آن که به بررسی کیفیت جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران و فرصت یا تهدید بودن آنها بپردازیم لازم است که به زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های

اجتماعی نوین در ایران نیز توجهی داشته باشیم. این امر به ما در شناخت کیفیت‌های ذهنی کنشگران اجتماعی یاری می‌رساند.

جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران، هم چون اروپا، در نتیجه تغییرات ساختاری مشخصی شکل گرفتند، تغییراتی که به شکل گیری طبقه متوسط جدید منتهی شدند. این تغییرات ساختاری را می‌توان در سه گروه تغییرات سیاسی، تغییرات اقتصادی و تغییرات اجتماعی طبقه‌بندی کرد. مهم‌ترین تغییرات ساختارهای سیاسی به درهم شکستن ساختارهای منفرد سیاسی ایلات و شکل‌گیری دولت مرکزی مربوط می‌شود. هرچند با استقرار رسمی گونه‌ای از مدرنیته پس از نهضت مشروطه و توسعه سرمایه‌داری، ساختار سیاسی و اقتصادی ایلات و طوایف در معرض تهدید جدی قرار گرفتند، اما فروپاشی یا حداقل آسیب‌های جدی به این ساختارها در زمان رژیم پهلوی وارد شد. دستگیری، اعدام و تبعید سران و رهبران ایلات در کنار مصالحه و تطمیع آنها با پست‌های دولتی و درباری باعث شد که رهبری سیاسی این ایلات متلاشی شود و در نتیجه انسجام سیاسی آنها در بسیاری موارد به سطح تیره و یا حتی فامیل تنزل پیدا کند.

ساختارهای اقتصادی و سستی ایران با ورود تکنولوژی در معرض شدیدترین تغییرات قرار گرفت، تضعیف ساختارهای فنودالی به دست شاه و اعتبار بخشیدن به صنایع، به ویژه صنایع وابسته و مونتاژی باعث شد تا مناسبات اقتصادی نوینی در جامعه جاری شوند که به نوبه‌ی خود نیروی کار نوینی را به نام کارگران صنعتی به روی صحنه اقتصاد آورد. بیشترین تغییرات در این حوزه بعد از انقلاب رخ داد. این امر با تضعیف سرمایه‌داری وابسته و صنعت مونتاژی، قدرت گرفتن سرمایه داری ملی به ویژه رشد سرمایه داری تجاری مدرن در کشور امکان‌پذیر گشت.

در حوزه‌ی مناسبات اجتماعی رشد کمی افراد تحصیلکرده به ویژه تعداد افرادی که از تحصیلات عالیه دانشگاهی برخوردارند، گسترش بخش خدمات با افزایش حضور این تحصیلکردگان در این بخش به ظهور طبقه متوسط جدید در ایران منجر شد. عمر طبقه متوسط جدید در ایران عمدتاً به چهار نسل ختم می‌شود و بنابراین با احتساب هر ۲۵ سال برای هر نسل می‌توان آغاز شکل‌گیری این طبقه را به دوران مشروطیت منتسب کرد و این درست مقارن با استقرار قوانین جدید در جامعه ایران است. نسل اول، درباریان و اشرافی بودند که با تحصیلات عالیه در کشورهای اروپایی با عناصر فرهنگ نوین آشنا شدند. نسل دوم در زمان پهلوی اول به صحنه آمد، گروهی که بخش اندکی از تحصیلات عالیه خود را در ایران و بخش تکمیلی آن را در اروپا گذراند. این گروه توانستند در بازگشت خود به ایران دانشگاه‌ها و مدارس و مؤسسات عالی را سازمان و نسل سوم را آموزش دهند که به دوران پهلوی دوم تعلق داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی تعداد دانشگاه‌ها و مراکز عالی به میزان زیادی افزایش یافت. این امر باعث شد که نسل چهارم عمدتاً در داخل ایران پرورش یابد. در این چهار نسل، از قدیم به جدید، روندی از مردمی شدن را نیز می‌توان مشاهده کرد. یعنی نسل اول عمدتاً به اشراف و درباریان، نسل دوم به خانزاده‌ها و ارباب‌زاده‌ها، نسل سوم به اقشار متوسط مرفه و نسل چهارم به توده‌های پایین و حتی محروم جامعه تعلق داشت. از نظر کمی نیز حجم طبقه متوسط جدید از قدیم به جدید از روندی رو به افزایش برخوردار است. اگر تعداد نسل اول به شمار اندکی محدود می‌شد. در نسل چهارم تعداد دانش‌آموختگان دانشگاهی به چند میلیون نفر بالغ می‌شد، هم چنین می‌توان از نظر سنی نیز در میان طبقه متوسط روندی مشخص را مشاهده کرد. انفجار جمعیتی سال ۱۳۶۵ باعث شد که در نسل چهارم تعداد کسانی که به این طبقه وارد می‌شوند عمدتاً به گروه جوانان تعلق داشته باشند. این امر با اشتیاق روزافزون و تمایل فزاینده جوانان برای دستیابی به

تحصیلات عالی دانشگاهی شدت بیشتری می‌یابد. به این ترتیب در دوره‌ی پس از انقلاب اسلامی، طبقه‌ی متوسط جدید حجم وسیعی از افراد جامعه را در خود جا می‌داد که تماماً دانش آموخته‌ی دانشگاه‌ها و متخصصانی به شمار می‌آیند که از ظرفیت‌های کار فکری به ویژه در بخش خدمات برخوردار بودند. نگاهی به آمار برتری تعداد فارغ التحصیلان رشته‌های علوم انسانی در مقایسه با دانش آموختگان دانشکده‌های فنی مؤید این نظر است. حتی اگر ضریب رشد جمعیت را ثابت و به میزان مناسبی (قریب به ۲) در نظر بگیریم، این طبقه متوسط هم چنان در روندی رو به رشد از لحاظ کمی و کیفی قرار دارد. دو عامل افزایش تمایلات علمی در جامعه و نیز ورود هرچه گسترده‌تر اقشار کم درآمد و روستایی به دانشگاه‌ها بر رشد کمی این طبقه تأثیر می‌گذارند. هم چون کشورهای اروپایی و غربی طبقه متوسط جدید منشاء انسانی جنبش‌های اجتماعی نوین است.

### تضادهای ساختاری و بحران‌های نوین

از آنجا که تغییرات ساختاری رخ داده در ایران از روندی درون‌زا برخوردار نبوده‌اند. به میزان زیادی به تضادهای ساختاری و بحران‌هایی ختم شده‌اند که جنبش‌های اجتماعی نوین ایران را دچار آسیب‌های جدی ساخته‌اند. همانند تغییرات ساختاری، تضادهای ساختاری را نیز به سه گروه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌توان تقسیم کرد. در ساختارهای سیاسی اگرچه، ما شاهد در هم شکستن ساختارهای سیاسی سنتی ایلات و فئودال‌ها بودیم. اما این روند به جای ختم شدن به ساختارهای سیاسی مبتنی بر وفاق حول قوانین مدون جامعه و رشد فردگرایی، به نوعی محلی‌گرایی و منطقه‌گرایی منتهی شد. مهاجران روستایی و خانوارهای کنده شده از ساختار طایفه‌ای به حاشیه شهرهای بزرگ و عمدتاً پایتخت نقل مکان کردند و به تدریج گروه‌های نوینی را در شهرها و به ویژه حاشیه‌ی شهرها به وجود آوردند که از تجانس فرهنگی، قومی و گاه تباری

برخوردار بودند. در گذر زمان، برخی از این گروه‌ها توانستند در جریان همزیستی با گروه‌های مجاور خود به نوعی همگنی فرهنگی دست پیدا کنند، اما این همگنی به جای آن که آنها را به حل شدن در جامعه ملی سوق دهد، باعث شکل‌گیری محلاتی با انسجام محلی شد. این چنین است که اکنون ساکنان یک شهر یا شهرک نسبت به همشهریان و یا هم‌محلی‌های خود تا دیگر افراد جامعه احساس تعلق بیشتری می‌کنند. ضمن آن که گروه‌هایی که به صورت جزیره‌ای زیستند و از آمیختن با گروه‌های مجاور امتناع کردند، پیوند فرهنگی و تباری خود با جامعه مادر را حفظ کردند و به مرز مناسبی از همگرایی ملی نرسیدند. به این ترتیب می‌توان گفت که تنها گروه اندکی از کسانی که راه مهاجرت از روستاها به شهرها یا از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ را در پیش گرفتند، توانستند در نسل اول یا حتی دوم از تعلقات قومی و محلی و تباری، خود را رهایی دهند و به نوعی از فردگرایی در شهرهای مدرن دست یابند. از همین منظر می‌توان دریافت که چرا هنوز بسیاری از شهرهای کوچک و حتی بزرگ کشور از ساختاری محله‌ای - قومی برخوردار است. از منظر پارسونزی خاص‌گرایی در جامعه ایران نتوانست جای خود را به عام‌گرایی بدهد و تعلق ملی نتوانست به طور کامل جای تعلق گروهی را بگیرد.

در مناسبات اقتصادی، ساختارهای تعبیه شده و وارداتی در جامعه به دلیل درون‌زا نبودن توسعه‌ی اقتصادی و به ویژه عدم وجود پیوند میان بخش‌های مختلف اقتصادی باعث شدند که مناسبات کار از ظرفیت کامل مدرن شدن برخوردار نشوند. ضمن آنکه سرمایه‌های صنعتی و حتی تجاری مدرن کمتر متراکم شد. بیشتر سرمایه‌های بزرگ تجاری و صنعتی در وابستگی به قدرت سیاسی اشراف و دربار و یا رؤسای ایلات بزرگ کشور پا به میدان فعالیت اقتصادی گذاشتند. به عبارتی سرمایه‌داری ملی ایران برای رسیدن به پله‌های بالای قدرت مسیری از پایین به بالا و در صحنه‌ای از رقابت آزاد حرکت نکرد. به همین دلیل

قادر به ایجاد اتصالات اقتصادی عقب و جلو (پیوند با زمینه‌های تولید مواد اولیه و بازارهای فروش کالاهای ساخته شده) کامل و ایجاد صنایع جانبی و در نهایت ایجاد شبکه کامل فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی در ایران نشد. عدم وجود چرخه‌ی کامل سرمایه‌صنعتی، کشاورزی و حتی تجاری موجب ضرورت دخالت دولت در امر توسعه‌ی اقتصادی و در نتیجه رشد و افزایش حضور بخش دولتی در مناسبات سرمایه‌داری شد. این امر به نوبه خود به عدم شکل‌گیری مناسبات اقتصادی مدرن در جامعه می‌انجامد در حالی که دولت سعی در گسستن تعهدهای سرمایه‌گذاری و تقلیل حضورش به نقشی حاکمیتی دارد، حفره‌های خالی اقتصادی باعث می‌شود که سرمایه‌داری و خصوصی‌سازی در بدنه‌ی اجتماع به آسانی صورت نپذیرد و افراد مستعد در هدایت و راهبری سرمایه به اندازه کافی وجود نداشته باشند. در این میان مناسب‌ترین افراد، مدیران و فعالان بخش دولتی هستند که از تجربه لازم در هدایت فعالیت‌های اقتصادی برخوردارند. بدین روی همین افراد، اولین پیشگامان در به دست‌گیری سکان‌های اقتصادی بخش خصوصی هستند، نتیجه آن که بخش دولتی اگرچه به ظاهر از عرصه‌ی اقتصاد و مناسبات اقتصادی عقب می‌نشیند اما به طور غیررسمی در این حوزه حضور دارد، ضمن آن که این بار از مناسباتی غیر شفاف و روابطی غیر مشخص و تعریف نشده نیز برخوردار است.

در حوزه‌ی اجتماعی بیشترین تضادهای ساختاری مشاهده می‌شود. این تضادها عمدتاً در طبقه‌ی متوسط جدید یعنی پیشبرندگان جنبش‌های اجتماعی جلوه گر می‌شوند. اعضای این طبقه از دو منظر در معرض تضادهای ساختاری قرار دارند. نخست آن که الگوهای زندگی روزمره‌ی آنها ترکیبی غریب از الگوهای غربی و سستی است که گاه دو الگو و یا دو ساختار رقیب در کنار یکدیگر وجود دارند.

تضاد ساختاری دیگر این طبقه از گسست فرد از ذهنیت و تخصص به دست آورده‌اش است. به این ترتیب که بخش بزرگی از افراد این طبقه مطابق علایق، استعداد و توانایی‌های خود دست به انتخاب تخصص و تحصیل نرده‌اند و از این رو به میزان لازم با موضوع و مبنای حضور خود در جامعه و صحنه اجتماعی آمیخته نیستند. به همین دلیل می‌توان گروه‌های زیادی را مشاهده کرد که در حرفه‌ای مشغول به کار هستند که با موضوع و رشته تحصیلی آنها همخوانی ندارد. این امر سبب می‌شود تا کنشگران اجتماعی کمتر از آموخته‌های کلاسیک خود در سامان دادن ذهنیت‌شان در جنبش اجتماعی بهره‌گیرند و عمدتاً به جریان آزاد اطلاعات متکی شوند. کم نیستند پزشکانی که به جای فعالیت در حوزه‌ی جنبش‌های مربوط به بهداشت و سلامت در جنبش‌های صنفی غیر حرفه‌ای خود فعالیت می‌کنند.

اگر تغییرات ساختاری جامعه ایران را به سوی جنبش‌های اجتماعی هدایت می‌کند، تضادهای ساختاری موجب بروز پارادوکس‌ها در این جنبش‌ها و در ذهنیت کنشگران آنها می‌شوند. مجموعه‌ی این تضادها ما را به دو گروه عمده بحران‌های اجتماعی هدایت می‌کنند که منشأ تناقض‌ها و پارادوکس‌های جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران هستند.

نخستین بحران به نهادینه شدن سیستم‌ها و نظام‌های اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک و حتی علمی در حوزه‌ی روابط و مناسبات اجتماعی بازمی‌گردد. به طور مثال در روابط سازمانی از الگویی از مناسبات کار استفاده می‌شود که از روابط سازمانی و مدیریتی در غرب برگرفته شده است و به صورت درون‌زا از بطن تاریخ و فرهنگ جامعه ایران رشد نکرده است و از این رو از کارایی لازم در دستیابی به اهداف تعیین شده برخوردار نیست. از این دست مثال‌ها به سیستم سلامت و بهداشت برگرفته از غرب نیز می‌توان اشاره کرد که به میزان زیادی با جهان‌بینی ایرانیان در خصوص مرگ، تأسی به تجربه دیگران، احساس فاصله



اطلاعاتی و اجتماعی با پزشکان و در نتیجه کم اعتمادی به آنان و سرانجام باور به درمان‌های سنتی و گیاهی در تضاد است. به این ترتیب همواره کنشگر با مجموعه‌ای از روابط و مناسبات اجتماعی معیوب مواجه است که چون چرخه‌ای بسته به سامان رساندن آن از نقطه شروع مشخصی بهره‌مند نیست.

دومین بحران که جدی‌ترین نوع بحران نیز تلقی می‌شود به بحران هویتی بازمی‌گردد که در طبقه متوسط جدید از نمود و عمق بیشتری برخوردار است. تقریباً هر چهار نسل برشمرده در این طبقه از گسست‌های هویتی برخوردار بوده‌اند. این امر معلول دو عامل است: نخست عدم پیوند با توده‌ها و لایه‌های پایینی جامعه که عمدتاً حاملان اصلی هنجارها و ارزش‌های سنتی هستند و از کثرت و تعداد بیشتری برخوردارند و در نتیجه تأثیر بیشتری بر فرایند حرکت و تحول جامعه می‌گذارند؛ دوم تأثیر پذیری از آموزه‌های غربی و گسست از میراث تاریخی و در نتیجه عدم تعیین قطعی و مشخص عناصر هویتی.

تلاش‌های رژیم پهلوی در نمایاندن هویت ایرانی به مثابه هویت ایران باستان باعث شد تا در آموزه‌ها و اطلاعات جاری در جامعه کمتر بتوان به پیوند دوره‌های باستانی و اسلامی در تعریف هویت ملی ایرانیان دست یافت. عدم تعیین شاخصه‌ها یا به عبارتی مرزهای هویت ملی موجب می‌شود تا کنشگران از تعریف منافع ملی و در نتیجه منافع گروهی خود در دل جامعه ایران ناتوان بمانند؛ به همین دلیل در اکثر جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران کمتر می‌توان اهدافی را مشاهده کرد که از روشنی، مشخص بودن و شفافیت تمام در منافع ایران، منطقه و جهان برخوردار باشد. اما چرا اهداف مطرح شده در جنبش‌های اجتماعی از ابهام برخوردارند؟ پاسخ این پرسش به شکل‌گیری آگاهی در ذهن کنشگران اجتماعی بازمی‌گردد.

شکل‌گیری هویت اجتماعی محصولی از فرایند آگاهی در ذهن وی است. آگاهی محصول پردازش شده شناخت دنیای بیرون و هم‌چنین شناخت خود در

ارتباط با دنیای بیرون است. فرد اطلاعاتی را که در خصوص موقعیت خود نسبت به محیط اطراف، دیگران و نسبت به خودش به دست می‌آورد، با اطلاعات خود در حافظه‌اش مقایسه می‌کند. همه آنها را پردازش کرده و به نتیجه نوینی می‌رسد. این نتیجه نوین آگاهی وی و در واقع سنتزی است از اطلاعات به دست آورده و خاطره‌هایش. هم در مورد اطلاعات جدید و هم مجموعه‌ای که در حافظه وجود دارد، فرد دست به نوعی انتخاب می‌زند که به صورت خودکار بر ادراک و پردازش اطلاعاتش اثر می‌گذارد؛ بنابراین حساسیت فرد نسبت به محرومیت‌هایی که در محیط خود مشاهده می‌کند، براساس آگاهی وی از خودش و رابطه خودش با جهان بیرونی است.

زبان از جمله میانجی‌ها و سازوکارهایی است که اطلاعات را در ذهن فرد به آگاهی تبدیل می‌کند. فیدل این مکانیسم را چنین توصیف می‌کند: «در آغاز یک تجربه ذهنی وجود دارد بعد خود به طور فرایندهای متفاوت می‌شود و کم کم به دنبال تعامل‌های زبانی و اجتماعی آگاهی از خود ظهور می‌کند. به عبارت دیگر وقتی سطح زبانی کافی به دست می‌آید، پایه‌های مفهومی خود ظاهر می‌شوند. این امر نمی‌تواند محقق بشود مگر آن که فرد نسبت به محیط و به ویژه نسبت به خود آگاه باشد. بعد از آگاهی اولیه، تفکر با زبان همراه می‌شود، زبانی که با روایت و معرفت شکوفا می‌شود.»<sup>۳۳</sup> دومین سازوکار، روایت است که تصویری است که فرد از داستان زندگی‌اش از گذشته تا کنون به دست می‌دهد. به نظر هانچمن، روایت در واقع نوعی گفتن و شناختن توأم است.<sup>۳۴</sup> بدین گونه چیدمان، نوع، کیفیت و کمیت اطلاعات در روایتی که وی از داستان زندگی‌اش ارائه می‌دهد تأثیر می‌گذارد.

بین تغییر ساختارهای اجتماعی و آگاهی فرد، رابطه‌ای دیالکتیکی وجود دارد. تغییرات ساختاری، فرد را به ضرورت‌های نوینی از مناسبات زندگی روزمره هدایت می‌کند. وی برای تغییر این مناسبات یا انطباق خود با تغییرات ساختاری

ناگزیر از بازانندیشی است. این بازانندیشی در فرایندی از مرزبندی‌های هویتی وی با محیط پیرامون صورت می‌پذیرد، هویتی که بازتاب روایتی است که فرد از داستان زندگی‌اش ارایه می‌دهد. هر باز اندیشی به معنای تغییرات ساختاری است که در روایت فرد از داستان زندگی‌اش صورت می‌گیرد. به همین دلیل فرد رویکردهای هویتی متفاوتی در طول زندگی‌اش در جامعه مدرن خواهد داشت و به واسطه‌ی همین تغییر در رویکردهای هویتی است که عضویت فرد در هر جنبش اجتماعی، عضویتی سیال، شناور و حتی موقتی است.

شکل‌گیری هر روایتی براساس آگاهی فرد از موقعیت خود نسبت به جهان پیرامونش است، اما همان‌گونه که جامعه روندی از ساده به پیچیده، از روابط بسیط به روابط تفکیک شده و پیچیده را طی می‌کند، آگاهی فرد نیز دارای روندی از ساده به پیچیده است؛ بنابراین اطلاعات مترکم‌تر شده، حجم بیشتری از خاطره‌ها را به دست می‌دهد که در آمیزش با اطلاعات نوین می‌تواند آگاهی پیچیده‌تری را به دست دهد.<sup>۱۵</sup> حجم کم اطلاعات، عدم انطباق آنها با واقعیت و نیز چیدمان ناهمگون اطلاعات می‌تواند نه تنها خود آگاهی بلکه روند ساده به پیچیدگی آن را نیز را دچار اختلال سازد.

هر کنشگر اجتماعی براساس این آگاهی از مجموعه‌ی "ما"هایی که در محیط بیرون قرار دارند، یک یا چند تا را انتخاب و هویت خود را براساس این "ما"ها تعریف می‌کند. تحلیل فرد در خصوص محرومیت‌هایی که در محیط اجتماعی‌اش مشاهده می‌کند، انتظاراتش جهت رفع این محرومیت‌ها و شیوه‌های رفع محرومیت نیز همه به میزان آگاهی وی بازمی‌گردد. به همین ترتیب، هویت او نیز در ارتباط با آگاهی او از خودش و تفاوت‌ها و تشابه‌هایش با آنچه و آن که در پیرامونش هستند، شکل می‌گیرد. آگاهی‌های مختل شده، منجر به بحران‌های هویتی و سوی‌گیری‌های غلط کنش سامان یافته در جنبش اجتماعی نوین

می‌شوند. از همین روست که در چنین شرایطی، اهداف تعریف شده در جنبش اجتماعی از ابهام، تناقض و اغتشاش برخوردار می‌شوند.

اختلال در آگاهی، منجر به بروز و ظهور پارادوکس‌های ناظر بر هویت و کنش اجتماعی کنشگران می‌شود. این پارادوکس‌ها شامل تناقض‌ها، تضادها در مرزبندی منافع خود با منافع دیگری (به معنی دمکراسی مبتنی بر حقوق فرد)، در تعلق خاطر به یک گروه یا "ما"ی اجتماعی (به معنی وابستگی‌های گروهی مانند گروه قومی، گروه ملی، گروه زیست محیطی، گروه جنسیتی یا هر گروه اجتماعی دیگر)، در تعیین منافع "ما" (یعنی تعیین منافع مای قومی یا مای ملی یا مای زیست محیطی یا هر مای اجتماعی دیگر)، در تعیین رقیبی که می‌بایست او را واداشت تا شأن انسانی فرد را پاس دارد (یعنی همان دشمنی که باعث شده است محرومیت‌ها و تنگناها بر فرد تحمیل و اعمال شوند) و سرانجام در شیوه‌ی دستیابی به هدف متجلی می‌شود.

در مجموع باید گفت که هویت جاری در طبقه‌ی متوسط جدید، امکان تعیین و تشخیص مرزهای منافع را دشوار و حتی ناممکن ساخته است. به همین دلیل مجموعه جنبش‌های اجتماعی ایران در حال حاضر از ظرفیت تهدیدی مشخصی برخوردارند. این ظرفیت به طور قطع نه از خواست و اراده‌ی کنشگران این جنبش‌ها که از پارادوکس‌های حاصل از بحرانهای ناظر بر طبقه متوسط جدید اجتماعی است. بحران هویتی کنشگران را از یافتن راه حل مناسب در بحران سیستم‌های تعبیه شده و نهادینه نشده ناتوان می‌سازد همچنان که این سیستم‌ها به نوبه‌ی خود به بحران هویتی کنشگران دامن می‌زنند.

#### از تهدید به فرصت

از آنچه رفت مشخص می‌شود که کنشگر ایرانی عمدتاً دچار گونه‌ای مدرنیته‌ی معیوب و ناقص است که او را به نوعی فردگرایی ناصواب رهنمون

ساخته است. اغتشاش‌های هویتی و نامشخص بودن مرزهای هویتی و منافع ملی باعث می‌شود که ذهنیت کنشگران اجتماعی در ایران از پارادوکس‌های بسیاری برخوردار باشد. به همین دلیل جنبش‌های اجتماعی در ایران از سوی‌گیریها و آثار مخربی برخوردار می‌شوند. اما ایران کشور بزرگی است که در دستیابی به توسعه‌ی پایا و ترمیم خرابی‌های سالیان و سده‌های گذشته ناگزیر از برخورداری از توانی بزرگ در شناخت، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرا است. به همین دلیل برای نیل به توسعه پایا ناگزیر از جلب همراهی مشارکت‌های مردم است. این مشارکت‌ها محقق نمی‌شوند مگر در سایه استفاده دقیق و مطلوب از فعالیت جنبش‌های اجتماعی نوین؛ بنابراین باید به خاطر سپرد که خواسته‌های یک جنبش در واقع تلاش اعضای یک جامعه برای تغییر بهینه مناسبات زندگی روزمره آنهاست که با اتکا به تلاش ذهنی و عملی آنها انجام می‌پذیرد؛ از این رو بایسته‌است تا از توان بالقوه و بالفعل جنبش اجتماعی برای تغییرات مورد نظر استقبال کرد. اما جنبش‌های اجتماعی که سوی‌گیری‌های آنها پیامدهایی منفی در جامعه به بار می‌آورد، باید در معرض مدیریت غیرمستقیم روشنفکران و مسؤولان جامعه قرار گیرند تا ظرفیت‌های منفی آنها کاهش پیدا کرده ظرفیت‌ها و توان‌های مثبت آنها شکوفا شود. با این همه، سؤال آن است که چگونه می‌توان یک جنبش اجتماعی را از یک تهدید به یک فرصت تبدیل کرد؟ برای نیل به این هدف می‌بایست از راهکاری دویخشی استفاده کرد:

#### ۱- ترمیم ساختاری

ترمیم ساختاری حرکتی بنیادین در تصحیح سوی‌گیری‌های جنبش‌های اجتماعی نوین است. در این راستا نه تنها باید زمینه را برای ترمیم ساختارهای نیمه مدرن فراهم کرد، بلکه لازم است تا تغییرات ساختاری نوین را به سوی شرایطی هدایت کرد که در آن شاخص‌های نوگرایی به درستی قابلیت استقرار داشته باشند؛ بنابراین جامعه‌ای که در آن ساختارهای نیمه قبیله‌ای یا قبیله‌ای

حضور نداشته باشند، امکان استقرار فردگرایی و به تبع آن امکان استقرار قانون‌گرایی وجود دارد، چرا که تبعیت فرد از قوانین مدون جامعه به معنی برتری "ما"ی ملی و قانونی وی بر دیگر "ما"های اجتماعی اوست. قانونمداری این گروه ملی تنها بر اساس وفاق حول قوانین مدون جامعه امکان‌پذیر می‌شود و عام‌گرایی ملی را بر خاص‌گرایی قبیله‌ای ترجیح می‌دهد.

مهم‌ترین عامل در تشکیل "ما"ی ملی، تحرک اجتماعی لایه‌های پایین اجتماعی است که به نوبه خود لایه‌های پایین گروه‌های قومی را نیز تشکیل می‌دهند. از آنجا که جامعه‌ی ایران در گذشته جامعه‌ای ایلی - عشیره‌ای محسوب می‌شد، تغییر ساختارهای سنتی ایلی - عشیره‌ای به ساختارهای نوین مهم‌ترین حرکت در تغییرات ساختاری و حرکت از سوی سنت به نوگرایی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر محور تشکیل یک گروه قومی پس از این نه وابستگی‌های تباری یا ساختارهای خویشاوندی، بلکه وابستگی‌های فرهنگی‌ای باید باشد که فرد آنها را برگزیده است. این ساختار فرهنگی نیز باید بر بستر تعاملات فرهنگی و اجتماعی مدرن در جریان گفت و گو و برخورد‌های درون فرهنگی و میان فرهنگی اقوام صورت پذیرد. ارتقای سطح آموزش، به ویژه آموزش عالی، گسترش شبکه‌های اطلاعات براساس فناوری‌های الکترونیکی، روز و سرانجام گسترش بخش خدمات مبتنی بر فناوری‌های ارتباطی - اطلاعاتی و به عبارتی کمک به تشکیل جامعه شبکه‌ای - اطلاعاتی از مهم‌ترین بسترهای عینی هستند که می‌توانند تغییرات ساختاری مناسب را به وجود آورند. در این راستا، کمک به توسعه‌ی موزون و پایا در تمامی نقاط ایران، حذف تفاوت‌های مرکز و پیرامون در ایران و نهادینه کردن تمامی سیستم‌های مدرن وارد شده در جامعه به معنی بومی‌سازی آنها در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی از جمله ضرورت‌های دیگر در هدایت تغییرات ساختاری است.

## ۲- مدیریت اطلاعات

مدیریت اطلاعات با هدف تبدیل تهدیدهای جنبش‌های اجتماعی به فرصت‌هایی نوین، امری ساده است که در بطن خود از پیچیدگی خاصی برخوردار است. برای شناخت دقیق فرایند مدیریت اطلاعات باید نگاه دقیق‌تری به نقش اطلاعات در سوی‌گیری‌های جنبش‌های اجتماعی داشته باشیم. پیش از این اشاره شد که اطلاعات بستر شکل‌گیری آگاهی‌ای هستند که مبنای هویت اجتماعی کنشگران در هر جنبش اجتماعی است. این آگاهی به گفته جولیان جینز از شش مشخصه برخوردار است:<sup>۱۱</sup>

۱- فضا ساز است. به این معنی که برای هر موضوعی که در خصوص آن در ذهنمان پردازش‌های اطلاعاتی صورت می‌گیرد، فضایی را در نظر می‌گیریم. به طور مثال در ذهن ما، هرگاه اطلاعاتی در خصوص دو موضوع متفاوت مثلاً خانواده و برج میلاد تهران وارد شوند، اطلاعات مربوط به خانواده در فضای جداگانه‌ای از فضای مربوط به اطلاعات برج میلاد پردازش می‌شوند. بنابراین هر آگاهی موضوعی در ذهن ما فضای اختصاصی خود را دارد. در همین فضای اختصاصی است که اطلاعات جدید مربوط به موضوع دوباره پردازش شده آگاهی نوینی را شکل می‌دهند.

۲- گزینشی است. آگاهی در خصوص یک موضوع تنها براساس اطلاعاتی صورت می‌گیرد که ما آنها را انتخاب می‌کنیم. به عبارتی ما از هر دسته اطلاعات مربوطه آنهایی را برمی‌گزینیم که می‌خواهیم. این انتخاب تحت تأثیر دانش یا به عبارتی آگاهی پردازش شده ما از سویی و احساسات ما در آن خصوص از سوی دیگر است.

۳- وابسته به من تمثیلی است. من تمثیلی استعاره‌ای است که از خود در خصوص رفتار و موضعمان نسبت به آن موضوع داریم. به عبارت دیگر در جریان پردازش اطلاعات، تصویری تخیلی از حرکت خود در آینده در خصوص موضوع مورد نظر در ذهن ترسیم می‌کنیم. این تصویر تخیلی که مبنای حرکت ما

می‌شود، من تمثیلی نام دارد. هنگامی که در زندگی باید در مورد دو مسیر زندگی یا حرکت، مانند یک دوراهی یا انتخاب یکی از دو شغل پیشنهاد شده قرار گیریم؛ من تمثیلی به طور فرضی هر دو مسیر را طی می‌کند و شرایط موجود آتی را نشان می‌دهد.

۴- وابسته به استعاره من مفعولی است. یعنی آگاهی ما از خودمان براساس اطلاعاتی است که در این خصوص از دیگران به دست می‌آوریم. به عبارت دیگر برداشت‌هایی را از خود در ذهنمان در خصوص ارتباط با موضوع مورد نظر کسب می‌کنیم. بزرگ‌ترین نظریه پرداز در خصوص من مفعولی "جرج هربرت مید" است. او بر این باور است که خود، مجموعه سازمان یافته‌ای از محرک‌ها و پاسخ‌هایی است که در روند اجتماعی شدن به طور بازتابی در درون خود به وجود می‌آورد. بدیهی است فرد بزرگسال به هماهنگی و انطباق بیشتری با محیط اجتماعی خود رسیده است تا کودک خردسال؛ این امر نشانگر تسلط محیط اجتماعی در شکل‌گیری خود است؛ بنابراین بازاندیشی‌هایی که فرد در روند اجتماعی شدنش از مرحله خردسالی تا بزرگسالی و نیز در مرحله بزرگسالی به واسطه حضور در موقعیت‌های اجتماعی شدن انجام می‌دهد، بر من مفعولی وی بیش از همه تأثیر می‌گذارد.<sup>۱۱</sup>

۵- روایتگر است. در ذهن خود همواره داستانی برای زندگی خود داریم که در آن گذشته را به آینده پیوند می‌دهیم. شخصیت اصلی این داستان من تمثیلی است؛ بنابراین هر موضوع جدید، موقعیتی جدید از این داستان است که در آن باید حرکت نوینی را روایت کنیم.

۶- و سرانجام آن که آگاهی سازگار است. یعنی روایت نوین خود را با شرایط و مقتضیات روز هماهنگ و سازگار می‌سازیم؛ به عبارت دیگر هنگامی که در خصوص موقعیت یا موضوع جدیدی، اطلاعات پردازش می‌شوند، نتیجه



پردازش. که همان روایت نوین در بخشی از داستان زندگی است. با مقتضیات عینی شرایط موضوع مورد بررسی ما سازگار خواهد بود.

از شش شاخصه‌ی آگاهی سه مورد به درک ما در خصوص چگونگی شکل‌گیری آگاهی‌های معیوب یاری می‌رسانند. این که آگاهی از ویژگی‌گزی‌نشی، روایت‌گری و من‌مفعولی برخوردار است به این معناست که هر باری که آگاهی‌ای در ذهن ما شکل می‌گیرد، براساس پردازش اطلاعات خام به دست آمده و اطلاعات موجود در خاطره‌های ما به دست می‌آید. ما آن دسته از اطلاعاتی را گزینش می‌کنیم که به آگاهی قبلی ما در آن خصوص نزدیک‌تر هستند. این اطلاعات به روایتی منجر می‌شوند که گذشته ما را به آینده پیوند می‌زند و سرانجام در دستیابی به این آگاهی از اطلاعات پردازش شده دیگران نیز بهره می‌جویم. پس آگاهی ما در خصوص هر موضوعی، هنگامی که در فرایندی زمانی شکل می‌گیرد، امری لایه لایه است. آگاهی از هر موضوع در هر مقطع زمانی به مثابه لایه‌ای است که بر لایه تشکیل شده در زمانی گذشته قرار می‌گیرد. هنگامی که یک لایه از آگاهی کلی ما در خصوص یک موضوع از نقصان و انحراف برخوردار باشد، تمامی لایه‌های بعدی نیز بالطبع دستخوش نقص یا انحراف خواهند شد. پس اگر ما در مورد موضوعی که می‌خواهیم آن را بررسی کنیم، اطلاعاتی ناقص و یا غیر واقعی داشته باشیم، به آگاهی ناقص و انحرافی دست پیدا می‌کنیم که به طور طبیعی در آینده نیز وجود خواهد داشت. اما از آنجا که آگاهی در فرایندی ساده به پیچیده حرکت می‌کند؛ این نقصان و انحراف هر بار نسبت به دفعه گذشته عمیق‌تر و بنیادی‌تر می‌شود. اما این تمام ماجرا نیست.

بیاید یک بار دیگر روند شکل‌گیری آگاهی براساس اطلاعات را بررسی کنیم. هنگامی که در خصوص یک موضوع به بررسی و بازناندیشی می‌نشینیم، سه دسته از اطلاعات را نیازمندیم: اطلاعات خام ادراک و انتخاب شده دربارهی

وضعیت موضوع مورد نظر در همان مقطع زمانی، اطلاعات پردازش شده پیشین مربوط به همان موضوع و سرانجام اطلاعات پردازش شده به وسیله دیگران که راه‌های برون رفت از شرایط آن زمان را نشان می‌دهند. در واقع آگاهی گذشته ما در آن فضای ذهنی ساخته شده با اطلاعات خام به دست آورده خودمان و اطلاعات پردازش شده به وسیله دیگران یا اطلاعاتی که نشان‌دهنده‌ی آگاهی دیگران باشد، آمیخته می‌شوند. آن چه پیش از این گفته شد، مربوط به نقصان یا غیرواقعی بودن اطلاعات خامی بود که خود در خصوص آن موضوع به دست می‌آوریم، اما دسته‌ی دیگر، مربوط به اطلاعات پردازش شده به وسیله‌ی دیگرانی است که ما آنها را به عنوان مرجع یا صاحب نظر می‌پذیریم. این دسته از اطلاعات در پردازش‌هایی که به طور روزافزون پیچیده می‌شوند، بازی می‌رسانند. هنگامی که ما در شایعه از تجربه‌های فردی و سلیقه‌ای دیگران یا آگاهی‌های غیررسمی ناقص و انحرافی دیگران استفاده می‌کنیم، به طور فزاینده‌ای آگاهی خود را از مسیر درست منحرف می‌سازیم.

در یک جامعه با ساختارهای مدرن نهادینه شده، اطلاعات خام و پردازش شده از شبکه‌ی رسمی اطلاع رسانی به دست می‌آیند. بخش‌های خبری یا خبرگزاری‌ها وظیفه‌ی انتقال اطلاعات خام را برعهده دارند. هرچه اطلاعات آنها، جزئیات دقیق‌تری را از موضوع به دست دهد و هرچه اطلاعات آنها بر واقعیت امر انطباق بیشتری داشته باشد، آگاهی شکل گرفته از سلامت و درستی بیشتری برخوردار است. وظیفه‌ی انتقال اطلاعات پردازش شده نیز برعهده‌ی نشریات یا رسانه‌هایی است که به تفسیر و تحلیل خبرها می‌نشینند. تفسیرهای همه جانبه و دقیق و بی طرفانه به فرد توانایی ذهنی بیشتری در پردازش‌های اطلاعاتی می‌دهند. این دسته از اطلاعات باید از قابلیت نشان دادن شیوه‌های مدرن پردازش اطلاعات باشند یعنی باید عاری از جانبداری ایلی - عشیره‌ای و عاری از

رویکردهای غیرمستند خیالی و نیز برخوردار از توجه به حقوق و منافع فردی و ملی یک جامعه و سرانجام برخوردار از شیوه‌های تعامل و گفت‌وگو باشند.

در یک نگاه کلی مدیریت اطلاعات باید در برگیرنده‌ی محورهای زیر باشد:

۱- ارزیابی اطلاعات دقیق و کامل از جزئیات مسایل و رخداد‌های اجتماعی در جامعه. یعنی تمامی حفره‌های اطلاعاتی که می‌توانند باعث ابهام، تصور و تخیل و در نتیجه شایعه‌پردازی شوند، به وسیله اطلاعات دقیق و کامل پر شوند.

۲- ارزیابی اطلاعات منطبق بر واقعیت. هر نوع اطلاعاتی که در خصوص مورد مذاقه‌کنشگران از وجهه‌ای دروغین برخوردار باشد، باعث سلب اعتماد وی از شبکه‌های اطلاع‌رسانی رسمی و در نتیجه افزایش اعتبار شبکه‌های غیررسمی اطلاعات می‌شود.

۳- ارزیابی اطلاعاتی در خصوص شیوه‌های مدرن تعامل و گفت‌وگو در جامعه، اطلاعاتی که به شیوه‌ای غیرمستقیم نشانگر احترام به حقوق فرد، شناخت منافع جمع در راستای منافع ملی باشند.

۴- ارزیابی مداوم تحلیل‌های دقیق و بی‌طرفانه و هرچه پیچیده‌تر از مسایل اجتماعی تا نه تنها اعتماد فرد به رسانه اطلاع‌رسان جلب شود، بلکه به طور غیرمستقیم شیوه‌های پردازش اطلاعات را بیاموزد.

### کلام آخر

جنبش‌های اجتماعی نوین امکان شناخت، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرا را از سوی مردم برای دولت فراهم می‌آورد و از بار مسؤلیت‌ها و هزینه‌های آن می‌کاهد. این امر الزام مدیریت جنبش‌های اجتماعی نوین را پیش رو می‌گذارد که نه از طریق مدیریت فرهنگی که عمدتاً از طریق مدیریت اطلاعات امکان‌پذیر می‌شود. سامان دادن اطلاعات و فراهم کردن شرایطی که در آن امکان برقراری گفت‌وگوهای در خصوص هویت ملی، توسعه و درون‌سازی نوگرایی و پیوند آن با فرهنگ غنی ملی و مذهبی ایرانیان امری ضروری و تعیین‌کننده در هدایت

اطلاعاتی است که ذهنیت کنشگران اجتماعی را در ایران می‌سازند. بی‌شک دو عامل از انحراف این ذهنیت جلوگیری می‌کند و ما را از پا گذاشتن در عرصه‌های نامطمئن و تردید برانگیز باز می‌دارد. نخست آنکه هویت ملی در ایرانیان امری ذاتی است نه اکتسابی. این هویت در طول قرن‌ها و قرن‌ها در ایرانیان وجود داشته است و حتی در معرض جهانی شدن و انواع جریان‌های خروشان الگوهای فرهنگی استوار مانده است. دوم آن که ایرانیان در یک فرایند اجتماعی و با اتکنا به آموزه‌های دینی و تاریخی و فرهنگی خود به امر رشد، تعالی و تکامل باور دارند و از همین روست که همواره در جست‌جوی راه‌های نوینی از دانش آموزی هستند. این دو عامل باعث می‌شوند که کنشگران اجتماعی در معرض جریان اطلاعات از ظرفیت و توانایی مناسبی در سامان دادن به ظرفیت‌های ذهنی خود و رفع بحران‌های مبتلا به برخورددار شوند و در نهایت شرایطی را فراهم آورند که جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران تبدیل به فرصت‌هایی طلایی در امر توسعه و رشد جامعه ایرانی شوند.

#### منابع:

۱- تورن. آلن و فرهاد خسرو خاور، «جست و جوی خویشتن»، ترجمه محسن منقی. (منتشر شده به طور خلاصه در کتاب ماه علوم اجتماعی) شماره ۴۱ و ۴۲، اسفند ۱۳۷۹، ص ۶۴

2- Touraine, Alain, *sociologie de l' action*, Paris, livre de poche, nouvelle edition, 2000, p. 65

3- Offe, claus, *new socials movements , changing the boundaries of the political, social research*: cambridgem. polity press, 1985, 817 - 868

۴- دلایورتا، دوناتلا و ماریو دیانی، *مقدمه ای بر جنبش‌های اجتماعی*، مترجم

محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۷۶

۵- کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای*، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، ویراستار ارشد: علی پایا، نشر طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۱۸-۱۹

6- Neveu , Erik, *Sociologie des mouvements sociaux*, Paris, La Decouverte, 1996, p.6

۷- دلاپورتا، پیشین، ص ۱۹۶-۱۹۷

8-Farro , L. Antimo, *Les mouvement sociaux*, Canada , Les Presses de l'Universite de Montreal , 2000, p.7

۹- تورن، آلن و فرهاد خسرو خاور، پیشین، ص ۹-۱۰

۱۰- همان، ص ۲۵

۱۱- هودشتیان، عطا. *مدرنیته، جهانی شدن و ایران*، تهران، انتشارات چاپخش،

چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۷

۱۲- همان، ص ۱۹-۲۰

13- Fidel , Jean - Luc, *Comment la matière devient conscience*, traduit de l'anglais par Edelmqen et giulio Tononi, Edition Odile Jacob, paris, 2000, p 231-237

14- Hinchman, Lewisp and Sandra, *Memory, Identity, Community, the idea of narrative in the Human sciences*, 2001, p 12

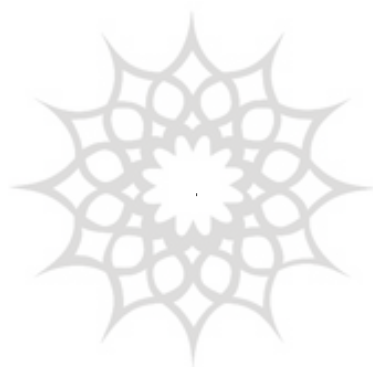
۱۵- جینز، جولیان، *خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهنی دو جایگاهی*، ترجمه

خسروپارسا و همکاران، تهران، انتشارات آگه، زمستان ۱۳۸۵، کتاب اول، ص

۷۱-۹۶

۱۶- همان، ۸۷-۹۶

17- Mead, George , H, *Internalized Others and Self, Theories of Society, foundations of Modern Sociological Theory*, Editesd by Talcott Parsons, Edward Shils , Kaspar D. Naegele , and Jesse R. Pitts, New York ; The Free Press; 1968 ; p 829 – 830



پرو، شہادہ علموں انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علموں انسانی